

تئاتر کاغذی



تئاتر کاغذی از چندین عنصر اساسی تشکیل شده بود. یک قاب صحنه که اغلب از تاتارهای موجود الهام می گرفت، دکورها و بالاهای مربوط به صحنه‌های شخصیت‌ها در حالت‌های مختلف که امکان تطابق آنان را با پیشرفت داستان فراهم می ساخت و یک متن که اغلب خلاصه‌ای نه چندان ساده از متن اصلی بود. در کشورهای مختلف برگه‌ها توسط ناشر یا خریدار به روش‌های گوناگون با دست، شابلون و لیتوگرافی رنگ آمیزی می شدند. صاحب برگه‌ها آنها را روی مقوا می چسبیدند، می پریدشان و تئاتر را سرهم می کرد. این گاه می توانست نمایش خود را با خانواده یا دوستان اجرا کند.

ایمان این تئاترها که به ندرت از ۵۰ یا ۶۰ سانتی متر تجاود می کرد باعث شد که آنها به مناسب ترین صحنه‌های نمایش برای اتاق نشیمن تبدیل شوند. بنابراین داستان تئاتر کاغذی داستان تولید محصولی بسیار پرکشش برای مردم توسط ناشران شده است. به ویژه اروپایی است . تئاتر کاغذی به هیچ عنوان مورد توجه نمایشگران حرفه‌ای قرار نگرفت و پیوند این نمایش با تئاتر عروسکی پیوندی غیر مستقیم بود. در اوایل قرن بیستم با پیدایش سینما و به ویژه کارگردانی نو نمایشی که به طراحی صحنه و لباس اهمیت کمتری می نمود تئاتر کاغذی ناپدید شد. این هنر از بین رفتن کامل خود را مدیون دو نفر است: جورج اسپت انگلیسی و والتر روهر آلمانی. حاصل آن آنچه از تاریخچه‌ی تئاتر کاغذی ذکر شده است، نام افراد شاخصی به عنوان فعالان این عرصه در ابتدای قرن نوزدهم در انگلستان به چشم می خورد: افرادی چون اِجان کیلی گریپ و «ولیم وست» و «ولیم چرچوب» بنجامین پولاک و ... و اولین ارائه دهندهٔ پیتربالون، «دوید پاول» و «دای» ولسون. نیز به نوشتن تاریخچه‌های گوناگونی برای این هنر پرداخته‌اند. از آن‌جا که این هنر به کاغذی پرداخته است. وی که به عنوان یکی از

سه داستان کوتاه

– از کتاب **پیشه وران کهن** –

فرحناز یوسفی

کلاه دوزی

که دو بند پهن شال مانند، از زیر گوش ها به کلاه دوخته شده بود و زیر گردن می خورد یا به صورت شال به روی شانه ها انداخته می شد و من آن را خیلی دوست داشتم.
که در دوره شکل ویژهٔ خودش را داشته و همچنین در جنگ های قدیم جنگجویان کلاه های آخنی که به آن کلاه خود می گفتند، استفاده می کردند. حاجیان نیز از کلاه های انخی مخصوص در هنگام حج و قرب نیز برای صیاحتشان که به آن عرق چین می گویند و نشان دهنده شرف شدن آن ها به مکّه است. بعد از دوران کشف حجاب کلاه‌های برای بانوان دوخته شد که به تقلید از اروپاییان با اشکال و جنس‌های مختلفی دوخته می شد و بیشتر دوزبان از آن استفاده می کردند و بعدها به مرور و به اجبار، دیگران نیز از این کلاه ها بر سر می گذاشتند. همچنین کلاه‌های برای مردان به بازار آمد که افراد به اصطلاح شیک‌پوش آن را بر

هنر و ادبیات

گردآوری: سید یاسر هاشم‌زاده

الندک افراد متخصص نمایش کاغذی در دنیا شناخته شده، تصمیم گرفت با تولید نمایش‌های معاصر، به این هنر جان تازه‌ای بخشد و تا امروز پانزده نمایش از این دست را به روی صحنه برده است.
الند کوکوک جشنواره بین‌المللی تئاتر کاغذی را که برای ششمین بار در ماه مه ۲۰۰۹ برگزار شد، پایه گذاشت تا امکان رشد این هنر را با ارایه نمایش‌های نوآورانهٔ گروه‌های نمایشی از سراسر دنیا فراهم سازد. او عضو کمیته اجرایی و دبیر کمیسیون نشر و ارتباطات یونیمای بین‌المللی است. وی هم‌چنین تا ماه آوریل سال ۲۰۰۹ مدت شش سال دبیر نهاد (انجمن نمایش عروسکی و هنرهای مربوطه و نیز یونیمای فرانسه) بود. چند سوال و چند تجربه ی کاغذی :
در کارگاه آموزشی، نمونه‌های بسیار کوچکی از صحنه و عروسک‌های کاغذی وجود دارد که طی برگزاری جشنواره توسط هنرجوها ساخته شده‌اند. این آثار نمونه‌های بسیار ابتدایی و ساده از چنین روشی برای اجرای نمایش است. از لوکوک تا عروسکی کاغذی نیز عروسک‌ها را به دگر و دیگرسازی از نقاط عطف تاریخ این هنر ارایه کرده است، که البته نقاط مشترک زیادی با هم دارند. این شیوه بعدها مورد توجه دو دسته هنرمند قرار گرفت، هنرمندان تجسمی و طرفداران متن های شکل سنتی‌اش، جمعی‌هایی که ساخته می شوند.



شکل بین(صحنه) را دارند و اندازه‌هایشان متفاوت است. من خودم چون از بین استفاده نمی کنم، در فضای بازاری کار می کنم، هر کدام از کاراکترهایم ۲۵ سانتیمتر قد دارند، آن لوکوک و یکی از معروفترین گروه‌های نمایش عروسکی کاغذی را در سطح جهان دارند و به خاطر سن و سال بالایش تقریباً به هم سال سفر و نمایش اجرا کرده است. او هر دو سال یک بار نمایشی را برای بزرگسالان روی صحنه می برد و این نمایش را تا سال ۲۰۰۸ از احداثندگان تئاتر کاغذی در قرن حاضر دان

لوکوک، که کار آموخته نمایش عروسکی، نخستین فردی است که در فرانسه به کشف دوباره نمایش کاغذی پرداخته است. وی که به عنوان یکی از

سال سوم- هشتماره ۵۱



دوشعر از محمود

درویش شاعر فلسطینی

مترجم محبوبه افشاری

از آرزوها

به من نگو

ای کاش روزنامه فروشی در الجزائر باشم

تا با یک انقلابی ترانه بخوانم

به من نگو

کاش گاوجرانی در یمن باشم

تا برای انقلابهای زمان بخوانم

به من نگو

ای کاش گارسونی در هاوانه باشم

تا برای پیروزی غم هایم ترانه بخوانم

به من نگو

ای کاش یابیر کوچکی بومد در آسوان»

تا برای سنگها بخوانم

ای دوست من! بیل در ولگا نمی ریزد و نه کنگو و نه اردن در رود فرات

هر رودی، سرچشمه ای دارد... و راه آبی ... و زندگی ای

ای دوست من سرزمین ما خشک نیست

هر زمینی روز تولدی دارد

و هر طلوعی قراری با یک انقلابی

نوشته ای با زغال سوخته

شهر ما هنگام ظهر محاصره شد

صورت شهر ما در محاصره کشف شد

رنگ، دروغ گفت

به من ربیلی نذار ای اسیر

که خورشید مدال فاتحان را می درخشاند

و کشف راقصان را

ای خیابان من کاری ندارم به جز

با تعداد کشته هایت

پس بسوز مانند خورشید

انگار تو از کتاب مرثیه ها بیرون آمدی

روزنه هایی از نور در صورت ساحلی تو

باز میگردداند پشیمانی ما را به سوی من

و مرا باشوری قدیمی نسبت به پدر و مادرم بر میکنی

ومن ایمانی نداشتم به جز...

آنچه که قلب را فیهو خازد و بازار قرار میدهد

ولی من از پنجههای این سلیب راه شدم

تا منبع دیگری برای برق ها پیدا کنم

و شکل جدیدی برای صورت معشوق

دیدم خیالانها نامهایشان را می کشند

... و ترتیبشان را

و تو در بالکن پایینی باقی میمانی

و چشمانی بدون صورت

ولی صدای تابلوی پرزده را می شنکند

شهر ما در ظهر محاصره شد

و صورتش در محاصره کشف شد.

بیل کاغذی

معلم روستا به شاگردانش گفت:

فردا برای رنگت هنر، هرچیزی

که آرزوی داشتنت را داریده، به

عنوان کاردستی درست کرده و

به کلاس بیاور!

بچه ها کاردستی های مختلفی را

که با کاغذ یا گل و چوبد ساخته

بودند، به کلاس آوردند؛ مثل:

یک خانه ی زیبای شهری، یک

کیک تولد، یک ماشین ...

... درین کاردستی ها هم یک بیل

کاغذی هم به چشم می خورد!.

معلم با تعجب از شاگردی که

بیل را درست کرده بود پرسید: آیا

تو آرزو داری یک بیل داشته

باشی؟

شاگرد پاسخ داد: یک بیل نه...!

یک بیل کاغذی ...!

تا وقتی پدرم به مزرعه می رود و

با آن کار می کند دیگر دستاش

پینه نبندد.

سر می نهند. انواع کلاه های آفتابی و حصیری و چرمی و نخي و مخملی و بافتنی یا دستگاه های بافتدگی و... با مدل های مختلف، بعد از رواج در اروپا

سال سوم- هشتماره ۵۱

دوشعر از محمود

درویش شاعر فلسطینی

مترجم محبوبه افشاری

دوشعر از محمود

درویش شاعر فلسطینی

مترجم محبوبه افشاری

از آرزوها

به من نگو

ای کاش روزنامه فروشی در الجزائر باشم

تا با یک انقلابی ترانه بخوانم

به من نگو

کاش گاوجرانی در یمن باشم

تا برای انقلابهای زمان بخوانم

به من نگو

ای کاش گارسونی در هاوانه باشم

تا برای پیروزی غم هایم ترانه بخوانم

به من نگو

ای کاش یابیر کوچکی بومد در آسوان»

تا برای سنگها بخوانم

ای دوست من! بیل در ولگا نمی ریزد و نه کنگو و نه اردن در رود فرات

هر رودی، سرچشمه ای دارد... و راه آبی ... و زندگی ای

ای دوست من سرزمین ما خشک نیست

هر زمینی روز تولدی دارد

و هر طلوعی قراری با یک انقلابی

سال سوم- هشتماره ۵۱

دوشعر از محمود

درویش شاعر فلسطینی

مترجم محبوبه افشاری

دوشعر از محمود

درویش شاعر فلسطینی

مترجم محبوبه افشاری

از آرزوها

به من نگو

ای کاش روزنامه فروشی در الجزائر باشم

تا با یک انقلابی ترانه بخوانم

به من نگو

کاش گاوجرانی در یمن باشم

تا برای انقلابهای زمان بخوانم

به من نگو

ای کاش گارسونی در هاوانه باشم

تا برای پیروزی غم هایم ترانه بخوانم

به من نگو

ای کاش یابیر کوچکی بومد در آسوان»

تا برای سنگها بخوانم

ای دوست من! بیل در ولگا نمی ریزد و نه کنگو و نه اردن در رود فرات

هر رودی، سرچشمه ای دارد... و راه آبی ... و زندگی ای

ای دوست من سرزمین ما خشک نیست

هر زمینی روز تولدی دارد

و هر طلوعی قراری با یک انقلابی

نوشته ای با زغال سوخته

شهر ما هنگام ظهر محاصره شد

صورت شهر ما در محاصره کشف شد

رنگ، دروغ گفت

به من ربیلی نذار ای اسیر

که خورشید مدال فاتحان را می درخشاند

و کشف راقصان را

ای خیابان من کاری ندارم به جز

با تعداد کشته هایت

پس بسوز مانند خورشید

انگار تو از کتاب مرثیه ها بیرون آمدی

روزنه هایی از نور در صورت ساحلی تو

باز میگردداند پشیمانی ما را به سوی من

و مرا باشوری قدیمی نسبت به پدر و مادرم بر میکنی

ومن ایمانی نداشتم به جز...

آنچه که قلب را فیهو خازد و بازار قرار میدهد

ولی من از پنجههای این سلیب راه شدم

تا منبع دیگری برای برق ها پیدا کنم

و شکل جدیدی برای صورت معشوق

دیدم خیالانها نامهایشان را می کشند

... و ترتیبشان را

و تو در بالکن پایینی باقی میمانی

و چشمانی بدون صورت

ولی صدای تابلوی پرزده را می شنکند

شهر ما در ظهر محاصره شد

و صورتش در محاصره کشف شد.

سال سوم- هشتماره ۵۱

دوشعر از محمود

درویش شاعر فلسطینی

مترجم محبوبه افشاری

دوشعر از محمود

درویش شاعر فلسطینی

مترجم محبوبه افشاری

از آرزوها

سال سوم- هشتماره ۵۱

دوشعر از محمود

درویش شاعر فلسطینی

مترجم محبوبه افشاری

دوشعر از محمود

درویش شاعر فلسطینی

مترجم محبوبه افشاری

از آرزوها

به من نگو

ای کاش روزنامه فروشی در الجزائر باشم

تا با یک انقلابی ترانه بخوانم

به من نگو

کاش گاوجرانی در یمن باشم

تا برای انقلابهای زمان بخوانم

به من نگو

ای کاش گارسونی در هاوانه باشم

تا برای پیروزی غم هایم ترانه بخوانم

به من نگو

ای کاش یابیر کوچکی بومد در آسوان»

تا برای سنگها بخوانم

ای دوست من! بیل در ولگا نمی ریزد و نه کنگو و نه اردن در رود فرات

هر رودی، سرچشمه ای دارد... و راه آبی ... و زندگی ای

ای دوست من سرزمین ما خشک نیست

هر زمینی روز تولدی دارد

و هر طلوعی قراری با یک انقلابی

به من نگو

ای کاش گارسونی در هاوانه باشم

تا برای پیروزی غم هایم ترانه بخوانم

به من نگو

ای کاش یابیر کوچکی بومد در آسوان»

تا برای سنگها بخوانم

ای دوست من! بیل در ولگا نمی ریزد و نه کنگو و نه اردن در رود فرات

هر رودی، سرچشمه ای دارد... و راه آبی ... و زندگی ای

ای دوست من سرزمین ما خشک نیست

هر زمینی روز تولدی دارد

و هر طلوعی قراری با یک انقلابی

به من نگو

ای کاش گارسونی در هاوانه باشم

تا برای پیروزی غم هایم ترانه بخوانم

به من نگو

ای کاش یابیر کوچکی بومد در آسوان»

تا برای سنگها بخوانم

ای دوست من! بیل در ولگا نمی ریزد و نه کنگو و نه اردن در رود فرات

هر رودی، سرچشمه ای دارد... و راه آبی ... و زندگی ای

ای دوست من سرزمین ما خشک نیست

هر زمینی روز تولدی دارد

و هر طلوعی قراری با یک انقلابی

به من نگو

ای کاش گارسونی در هاوانه باشم

تا برای پیروزی غم هایم ترانه بخوانم

به من نگو

ای کاش یابیر کوچکی بومد در آسوان»

تا برای سنگها بخوانم

ای دوست من! بیل در ولگا نمی ریزد و نه کنگو و نه اردن در رود فرات

هر رودی، سرچشمه ای دارد... و راه آبی ... و زندگی ای

ای دوست من سرزمین ما خشک نیست

هر زمینی روز تولدی دارد

و هر طلوعی قراری با یک انقلابی

به من نگو

ای کاش گارسونی در هاوانه باشم

تا برای پیروزی غم هایم ترانه بخوانم

به من نگو

ای کاش یابیر کوچکی بومد در آسوان»

تا برای سنگها بخوانم